

تخته سفید

نگاه

شریعتی، معلمی جامانده از روزش



مهرشاد ایمانی روزنامه‌گار

هرسال هنگام نزدیک‌شدن به روز معلم که مصادف است با سالگرد شهادت آیت‌الله مرتضی مطهری، ناخودآگاه به موضوع کهنه تقابل یا تشابه آرا و اندیشه‌های مطهری و شریعتی فکر می‌کنم. شاید این قیاس به ذات خود محلی از اعراب نداشته باشد زیرا اساسا آرای مطهری ناشی از فلسفه و فقه صرف است که در این میان گاه فقه بر فلسفه پیشی می‌گیرد، درحالی‌که شریعتی کوشیده است تا پیوندی میان دین با جامعه روز خود برقرار کند. درمقابل، مطهری اولویت را تشریح درست واقعیات فقهی- فلسفی می‌دانست که جامعه هم می‌توانست از آن بهره‌مند شود. درحالی‌که شریعتی همواره به دنبال بزرگاهی برای رهایی از بند سنت و رسیدن به آرمان‌شهر خواسته خود بود. پس به نظر می‌رسد می‌توان در تقابل این دو دیدگاه، مطهری را یک شارح رئالیستی اندیشه‌های اسلامی و شریعتی را یک آرمان‌گرای واقعی دانست که گاهی این آرمان‌گرایی به خیال‌پردازی هم می‌رسید، اما تمایز عمده این دو شخصیت در ایجاد مکتب سیاسی است؛ امری که به‌هیچ‌وجه نمی‌توان از اندیشه‌های مطهری به دست آورد. هرچند تلاش شریعتی برای ایجاد مکتب سیاسی اسلام عقیم ماند، اما او در حد توان و البته ارادتش به دین سعی در ایجاد این مهم داشت. نمی‌توان گفت که ایجاد این مکتب امری پسندیده یا نکوهیده بوده است زیرا وقتی ایده‌ری هیچ‌گاه به مرحله اجرا درنیامد، ایراد نقد بر آن هم تا حدی وارد نیست. درعین‌حال که از حیث اجرایی تلاش‌های ایجاد مکتب، کاربرد چندانی در تنظیم مناسبات یک نظام سیاسی نداشت، اما بی‌شک چنین مسیری زمینه‌های ایجاد نهضت و خیزش اجتماعی را پدید آورد زیرا به نظر می‌رسد اولین مؤلفه پیدایش مکتب که سخن و تحلیل تازه از وقایع و دانسته‌های پیشین باشد، به‌وضوح در آرای شریعتی وجود داشت. ازاین‌رو تأثیر و جایگاه وی در بحث‌های نظری انقلاب اسلامی سال ۵۷ به میزان چشمگیری است؛ تأثیری که توانست پیوندی عمیق میان امری جوان با اندیشه‌های اسلامی برقرار کند؛ پیوندی که اگر ایجادش در دست چهره‌های سنتی قرار می‌گرفت، شاید به طور کامل به منصفه ظهور نمی‌رسید. هرچند بزرگ‌ترین نقد وارده بر آرای شریعتی غیرمنسجم‌بودن و گاه غیرتخصصی بودن نظراتش است، اما برای خیزش عمومی و ایجاد یک انقلاب، دست‌کم از حیث پیدایی خاستگاه‌های جدید - فارغ از میزان اصالتش- پاسخ‌گویی جامعه خود بود. ظاهر این است که شهید مطهری در انسجام مفهومی مطالب ارائه‌شده - جدای از میزان اعتبار محتوایی- از حیث تخصصی بر دکتر شریعتی برتری داشت زیرا او تلاش خود را تنها در حوزه فلسفه و فقه با محوریت جامعه معطوف کرد. درحالی‌که شریعتی به دلیل حجم انبوهی از ایده‌ها، گاه از هر باب سخنی به میان می‌آورد. گرچه او سعی داشت برخلاف مطهری از منظر جامعه به مسائل مختلف وارد شده و به سبب پراکندگی افکار توانست آنچه که می‌خواهد را پیاده کند. درعین‌حال همان‌طور که عنوان شد، همین میزان از تبیین، برای پیدایی اندیشه‌های یک انقلاب و نه یک مکتب کافی بود. پس به نظر می‌رسد در قیاس این دو شخصیت، شریعتی هم نقش معلمی را برای این انقلاب ایفا کرده است. پس می‌توان در روز معلم از او هم به‌عنوان معلمی مهم یاد کرد.

نجوا

ما معلمیم، خدا نیستیم



زهره خماریان کنشگر رسانه‌ای فرهنگیان

وقتی آدم معلم میشه، اتفاق عجیبی براش می‌افته که خودش خیلی دیر متوجهش میشه! انکار نقش معلمی رو که می‌گیری، فراموش می‌کنی تو یک شخص، آدمی! رفتارتر عوض میشه! گمون می‌کنی باید طور دیدگای رفتار کنی! تا ناسلامتی حالا شدی خانم معلم یا آقا معلم! این دگرگونی خیلی هم چیز خوبی نیست! گاهی از انسان بودن دست می‌کشی! دیگه خودت نیستی! شدی به چیزی بیشتر از خودت یا کمتر! البته این وسط ابر و باد و مه و خورشید و فلک هم دست به دست هم میدن تا تو آتی شوی که نباید بشوی! معلم‌ها و استاد‌های خودت، کتب و توصیه‌های ریز و درشت و بخش‌نامه‌ای و دستوری از بالا به پایین طوری دستات رو می‌زنند و ذهنت رو اسیر می‌کنن که خیلی دیر متوجه میشی به چیز دیگه شدی! یک بار فرانسائی می‌ثی و تا اوج میری و یک بار رفتارات مایه حیرت! تو این آونگ عرش و فرش دمام در تلاطمی! تو حامل به عالمه «باید» مطلق می‌شی! که با به زور یا به شوق، تو مغزت ریخته میشه! اونوقت تو خودتو موظف می‌کنی! که رسالت داری! باید همه تلاشتو بکنی! تو مالک مسئله‌های بچه‌هایی! تو مالک آرزوهای کودکیت! آتهایی! پس باید به چیزایی یاد بگیری، تو کلاسایی شرکت کنی تا تو هم بتونی مثل گذشتگان برای آموزش و بچه‌هایی که بهت امانت داده شدند، به عالمه «باید» درست کنی و بریزی رو دوش بچه‌ها! از کلاسی به کلاسی و نسلی به نسلی! نتیجه‌اش هم قاعدتا یک چیز بوده! تو خسته، والد خسته و کودکان خسته‌تر از همه! از گذشته‌های نه خیلی دور! هر نسلی از بچه‌ها، در زمینه تحصیلات، موقعیت‌های اقتصادی از معلمانشون پیشی می‌گرفتن؛ اما شاید برای چندمین نسل که مهارت‌های علمی و شغلی نه تنها از یک نسل به نسل دیگه برتری پیدا نمی‌کنه، برابر هم نمی‌شه، حتی سرفرت هم داشته! واقعا انتظار داریم نسلی که آزادی و اختیارشو گرفتیم و زیر این همه «باید» لهش کردیم، خسته و بی‌رقفه و ازفنس‌اتفاذه! انگیزه دویدن و پرواز داشته باشه! تو مدراسمون چی می‌گذره! داریم با بچه‌هامون چه می‌کنیم؟ شاید تو این بازار گرم تبریک روز معلم باید به بارم از خودمون برسیم؛ داریم با شتاب کجا میریم؟

یادداشت

موانع عشق معلمی



مفیه بسیم کنشگر صنفی رسانه‌ای، کرج

بسیاری از معلمان با عشق آموزش و هدایت نسل آینده پای به مدرسه می‌گذارند. سال‌های اول کارشان با تلاش‌ها و کوشش‌های بسیاری که ناشی از شوروشوق تعلیم است، همراه است. از وقت‌هایی که صرف می‌کنند تا خلاقیت‌هایی که در آموزش به‌کار می‌برند، همگی نشان از شوروشوق آموختن و آموزاندن است. اما چه می‌شود که معلمان پس از چند سال به‌ویژه نیمه دوم سنوات خدمتشان دچار رکود و سکون می‌شوند؟ چه عامل یا عواملی باعث کاهش این شوروشوق و ششقی به تدریس می‌شود؟ عوامل زیادی بر این امر اثرگذار است. اگر از عامل معیشتی بگذریم، آنچه قابل توجه است عوامل روحی و روانی کاهش شور و شوق معلمی است که عمده‌ا حاصل سیستم بی‌تحرك و ناکارآمد هستند. معلمان مادامی که احساس اثرگذاری داشته باشند، با تمام وجود برای امر آموزش تلاش می‌کنند اما همین که تلاش‌های خود را در آموزش بی‌تأثیر ببینند، دچار سرخوردگی و بی‌انگیزگی می‌شوند. سالیان سال است که قوانین تحصیلی از دست گرسنه چه خیر؟ گفت این شنیدی و آن نشنیدی که معلمان مرد میدان رضایت و تسلیم قریض ایشان [معلمان] خرقه ابرار و نیکان پوشند و در لقمه حلال کوشند. مقام ما توانگران کی به مرتبه ایشان رسد که در مقام ایشان گویند: «اولنک لپم رزق معلوم» معلمان کسانی هستند که رزقشان معلوم است. حالی که توانگر این مبالغه فرمود، عنان طاقت از دستت تحمل برفت؛ تیغ زبان بکنشیدم و گفتم حالی هر کجا معلمی بینی، گوینی تلخی دیده‌ای و سختی‌کشیده‌ای را دیده‌ای. توانگر گفت مذمت معلمان روا مدار که ایشان چون ابر آذارند و دمام بر نهال دانش می‌بارند. اما توانگران بنده درمند و بر مرکبی دگر سوارند. القصه توانگر وصف معلمان کرد و من وصف توانگران، عاقب‌الامر دادخواهی به پیش قاضی بردیم که قاضی مصلحتی جوید. قاضی روی به من کرد و گفت: تو ای که گفتی توانگس‌ران رزق وافر دارند و دلی فارغ، مگر آن زمان که تو درس می‌خواندی این توانگر هم‌کلاسی تو نبود؟ آن زمان توانگر کتاب و دفترش را خرج شکمش می‌کرد و تو خرج مغزت و این‌گونه خرج مغزتو از شکمت بیشتر شد. حال که ردای معلمی بر تن کرده‌ای به قضا رضا بده و از توانگری بگذر. پس از سخنان قاضی، ما چنان کردیم و توانگر مرکب استطاعت خود را سوی بازار جهانید و من هم ردای معلمی بر تن کردم و آشفته و پریشان‌خاطر به آنچه گذشت اندیشیدم.

دربیان توانگری و معلمی



علی بهشتینی‌ا کنشگر صنفی–رسانه‌ای معلمان، شهریار

یکی از توانگران در صورت درویشان نه بر صفت ایشان در محفلی دیدم نشسته و مدح معلمان آغاز کرده، سخن بدین‌جا رسانیده که معلمی شغل انبیاست و معلمان از جمله انبیا هستند. مرا که خود از جمله انبیا و معلمان این سخن سخت آمد و گفتم ای بار! توانگران، دخل مسکینان‌اند و ذخیره گوشه‌نشینان، اگر قدرت جودست وگر قوت سجود توانگران را به میسر شود که مال مژکی دارند و دل آسوده، پیداست که از معدده خالی چه قوت آید و از دستت تهی چه مروت و از دست گرسنه چه خیر؟ گفت این شنیدی و آن نشنیدی که معلمان مرد میدان رضایت و تسلیم قریض ایشان [معلمان] خرقه ابرار و نیکان پوشند و در لقمه حلال کوشند. مقام ما توانگران کی به مرتبه ایشان رسد که در مقام ایشان گویند: «اولنک لپم رزق معلوم» معلمان کسانی هستند که رزقشان معلوم است. حالی که توانگر این مبالغه فرمود، عنان طاقت از دستت تحمل برفت؛ تیغ زبان بکنشیدم و گفتم حالی هر کجا معلمی بینی، گوینی تلخی دیده‌ای و سختی‌کشیده‌ای را دیده‌ای. توانگر گفت مذمت معلمان روا مدار که ایشان چون ابر آذارند و دمام بر نهال دانش می‌بارند. اما توانگران بنده درمند و بر مرکبی دگر سوارند. القصه توانگر وصف معلمان کرد و من وصف توانگران، عاقب‌الامر دادخواهی به پیش قاضی بردیم که قاضی مصلحتی جوید. قاضی روی به من کرد و گفت: ای که گفتی توانگس‌ران رزق وافر دارند و دلی فارغ، مگر آن زمان که تو درس می‌خواندی این توانگر هم‌کلاسی تو نبود؟ آن زمان توانگر کتاب و دفترش را خرج شکمش می‌کرد و تو خرج مغزت و این‌گونه خرج مغزتو از شکمت بیشتر شد. حال که ردای معلمی بر تن کرده‌ای به قضا رضا بده و از توانگری بگذر. پس از سخنان قاضی، ما چنان کردیم و توانگر مرکب استطاعت خود را سوی بازار جهانید و من هم ردای معلمی بر تن کردم و آشفته و پریشان‌خاطر به آنچه گذشت اندیشیدم.

معلم و جایگاه مهم و تأثیرگذار او



فروغ تیموریان کنشگر رسانه‌ای فرهنگیان

شعار اسمسال روز جهانی معلم از سوی یونسکو چنین اعلام شد: «میدان‌دان به معلمان، ساختن جوامع پایدار» و اسمسال در آستانه روز معلم به این می‌اندیشم که تا چه اندازه این شعار تحقق یافته است؟ این سؤال برای مطرح می‌شود که آیا شرایط فکری و مادی بنایان فرهنگ به‌خصوص معلمان این کشور که معماران فکر و اندیشه تنها سرمایه پایدار این کشور یعنی شهروندهای آینده این مرز و بوم هستند، آرامش روانی و روحی برای انجام رسالت خود یعنی تربیت نسلی روشنفکر و فرهیخته که ضامن امنیت و صلح پایدار باشند را دارا هستند؟ آیا دغدغه دولت بهبود آموزش و فرهنگ کشور نخواهد بود؟ آیا توانمندسازی و رشد و پرورش نسل‌های این سرزمین برایشان مهم نیست؟ و توجه‌کردن و اهمیت‌دادن به سازندگان این اندیشه و دانایی جزء کدام‌یک از اولویت‌های دولت است؟ معلم یک کارمند یا کارگر ساده نیست. او فراتر از اینهاست. کسی است که بهترین سال‌های عمرش و اوج جوانی‌اش را در کلاس‌های درس و کنار دانش‌آموزان و نسل‌های مختلف گذرانده است. انسانی است که زندگی ۳۰ ساله حرفه‌ای خودش را وقف آموزش و تعلیم و فرهنگ می‌کند و کارش هم راضی است. به دانش‌آموزشانش عشق می‌ورزد و کارش را عاشقانه انجام می‌دهد. اگر از این افراد تمرکزشان بر روی همین یک شغل است. معلمانی که در طول زندگی‌شان حیات‌بخش زندگی دیگران و جامعه بوده‌اند و به‌دور از هیاهو و بی‌تکلف فعالیت کردند و حتی سیستم هم آنها را ندیده و نمی‌بیند! پس انتظار می‌رود از دولت محترم آینده هدف غایی و فلسفه اصلی آموزش‌وپرورش و رسالت خطیری که بر دوش دارد را بشناسد و در سند چشم‌انداز و برنامه‌های راهبردی و سند ملی آموزشی رو به سوی کمال و توجه به انسانیت و شان عظیم و والای معلمان قدم بردارد. دلسوزانی باشند که حرف اصلی‌شان عدم تبعیض بین کارکنان مختلف دولت و احترام‌گذاشتن و بهادادن به جایگاه و ارزش‌های معلمان در کنار نیازهای مادی و معیشتی باشد زیرا توجه به نیازها، سختی‌ها و مشکلات متعدد این قشر زحمتکش، توجه به پیشرفت و توسعه‌یافتگی کشور است. حمایت از او حمایت از نسل‌هایی است که در جامعه توسط او تربیت خواهند شد...

من با معلمی زندگی می‌کنم



عبدالجلیل کریم‌پور کنشگر رسانه‌ای از خواب

از کودکی، زمانی که به دبستان می‌رفتم، همیشه معلم را بر ایکه قدرت اندیشه می‌دیدم و باور داشتم‌که می‌تواند حتی جهانی را تغییر دهد! می‌تواند پاسخ‌گویی صورت برای همه سؤال‌های درون ذهنم باشد! آنچه از او و کلاش در ذهن من ماندگار ماند، شکوه اندیشه‌اش بود که مرا خالصانه به جایگاهش علاقه‌مند می‌کرد. با خودم می‌گفتم: اگر پلیس‌ها اسلحه دارند، او هم اندیشه دارد. او می‌داند و می‌تواند. سال‌ها گذشت، معلمان زیادی را دیدم. من هم بزرگ‌تر می‌شدم، زمانه تغییر می‌کرد. باز هم او را دوست می‌داشتم. معلمی را هم دوست می‌داشتم. آن‌قدر که خود نیز معلم شدم و امروز، معلمی همه زندگی من شده است! معلمی را دوست دارم، همچون نجابت عشق و می‌دانم که در این راه نباید خود را گول زد. باید آدم بود و عاشق. باید فهمید. باید از خواب غفلت بیدار شد. باید خلاقیت داشت... می‌دانم که معلم خوب، معلم آگاه است. می‌داند که نباید متملق باشد. می‌داند که رئیس بنا بر دلایلی رئیس شده و او بنا بر همه دلایل معلم است. او می‌داند که اگر خود بر حقوقش آگاه باشد آن را مطالبه می‌کند و خود نیز می‌تواند دیگری را از حقوقش آگاه کند. او اگر به خود احترام بگذارد و خود را ارزان نفروشد، دیگران هم برایش ارزشی قائل خواهند بود. معلم خوب تنها کار و هدفش برایش ملاک است، نه خرسندی پشت میزنشینان. معلم خوب می‌داند که دانش‌آموزش به امید او به مدرسه می‌آید. می‌خواهد او هم بفهمد، او هم از ناگاهی به تنگ آمده است. معلم خوب باید راهش را آگاهانه انتخاب کند و مراقبت باشد که پایش بر گل‌ولای غفلت نچسبد! حال که افزون بر ۲۰ سال از معلمی‌ام گذشته، معلمی را زندگی می‌کنم و تلاش می‌کنم تا آزاد باشم و درس آزادگی بیاموزم! با خود عهد بسته‌ام که معلم باشم و این واقعیت را که معلمی‌ا از ج و قرب افتاده را از ذهنم بیرون بیندازم و هیچ‌گاه چشمانم گودرفته و منتظر شاگردم را با دنیاها عوض نکنم و با خودم عهد ببندم که همیشه معلم باشم.

بایسته‌ها و موانع موجود بر سر راه معلم خوب‌بودن



عزت‌الله مهدوی دبیر فلسفه، نویسنده و کنشگر رسانه‌ای، تهران

قبل از هر سخنی باید دراین‌باره به تفاهم برسیم که «تدریس» علاوه بر معادل‌هایی مانند: «انتقال، هدایت، تعلیم، اطلاع‌رسانی، مشاوره، حمایت، آموزش، تلقین، روشننگری و نصیحت»، معادل‌های دیگری مانند: «انگیزه‌دادن، سهولت‌بخشیدن، تشویق‌کردن، پرورش‌دادن و همکاری کردن» نیز دارد. البته هنوز در «مجادله بزرگ» که آیا باید بر درس مصوب تکیه کنیم یا بر پرورش تفکر دانش‌آموزان، به سرانجامی نرسیده‌ایم، اگرچه پذیرفته‌ایم یک معلم خوب و کارآمد، در کنار دانایی و حیات فکری و مهارت‌های انگیزشی و آموزشی، باید به مسئولیت شغلی خود وقوف کامل داشته و به فعالیت حرفه‌ای خود عشق بپورزد و در این شغل دارای سبک منحصر‌به‌فرد خود باشد و نارسایی و اخلاخ در این موارد، می‌تواند عامل محقق‌نشدن شغل معلمی محسوب شود. زمانی‌که در پی موج مدرنیزاسیون جامعه ایرانی، برنامه جامع دولتی برای آموزش عمومی و پرورش منابع انسانی در دستور کار حکومت‌ها قرار گرفت، وظیفه تأمین منابع و مصالح را نیز پذیرفتند. طول کشید تا معلوم شود جغرافیای معلمی را نمی‌توان در انبوهی از دستورات‌العمل‌ها و مراتب اداری محبوس کرد و به‌تدریج قانع شده‌ایم کار تعلیم و تربیت مانند راه‌اندازی خط تولید یک کارخانه نیست. اولویت‌های ریز و درشت حکومت‌ها به مجریان اجازه نداد یک برنامه راهبردی درازمدت تدوین کنند و تازه داریم متوجه می‌شویم که تنظیم سندهای تحول در نظام تعلیم و تربیت رسمی بر اساس فلسفه‌ها و هیافت‌های حداکتری، نه‌تنها مایوس‌کننده است بلکه باید از همان ابتدا به‌تدریج، بر اساس عقلانیت و درک هویت جامعه ایرانی (که بخش بیشتر آن مسلمان هستند) و برای تأمین نیازهای حیاتی ملت، دست به تولید سند می‌زدیم و با انقلاز به ساختارها و تلاش برای استیلای نگاه حداکتری، وضعیت را وخیم‌تر نمی‌کردیم. مسئله تأمین معیشت معلمان و تحقق جایگاه منزلتی آنها، من را به یاد سپهروردی متفکر انداخت. او یک قاعده را مطرح می‌کند (قاعده امکان اشرف)؛ اول حوضچه‌های نزدیک به چشمه آب پر می‌شوند، نکند حوضچه تعلیم و تربیت در پایین‌ترین نقطه جا دارد؟

آموزگاران برای اندیشه سنجشگرانه و اخلاق



مهدی بهلولی عضو کانون صنفی معلمان استان تهران

ما در ایران دو تا روز آموزگار داریم؛ یکی دوازدهم اردیبهشت خودمان است و یکی هم پنجم اکتبر، روز جهانی آموزگار. یونسکو هر ساله و به فراخور پنجم اکتبر پیامی می‌دهد؛ برای نمونه: «آموزگاران برای برابری جنسیتی» (۲۰۱۱) یا «به سود آموزگاران موضع بگیرید!» (۲۰۱۲) و واپسین پیامش در سال ۲۰۱۶: «ارج نهادن به آموزگاران، بهبود جایگاه‌شان». به پیروی از یونسکو و فراخور دوازدهم اردیبهشت می‌توان پیام‌های این چنین داد: «آموزگاران برای اندیشه سنجشگرانه و اخلاق» یا «بهبود آموزش و زندگی آموزگاران را در صدر سیاست‌ها بگذارید». اما یک نکته مهم در اینجا این است که اگر ما آموزگاران، خواهان بهبود جایگاه‌مان هستیم باید سهم خود را در این فرایند بپذیریم. این سخن به معنای نادیده‌گرفتن نقش حکومت و وظیفه‌هایی که در این راستا برعهده دارد، نیست اما خود ما آموزگاران هم یک سازه مهم در این میانه هستیم. روز- یا بهتر بگوییم هفته- آموزگار برای ما آموزگاران می‌تواند زمانی باشد برای بازاندیشی به نقش‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی که می‌توانیم داشته باشیم. یک آموزگار یک روشنفکر است کسی که به گفته هنری ژیرو، آموزش‌شناس نامی آمریکایی، مسئول روایت‌هایی است که می‌آفریند. ما آموزگاران نباید از یاد ببریم که «از اسب افتاده‌ایم از اصل که نیفتاده‌ایم»- یا دست‌کم نباید بگذاریم که بیفتیم. روز آموزگار فرصتی است تا یادی کنیم از آموزگار- روشنفکران بزرگی همچون پرویز شهبازی یا محمد بهمن‌بیکي که از قضا روز درگذشت آنان در همین ماه اردیبهشت است. چنین الگوهای بزرگی می‌توانند سرمشق آموزشگری ما باشند و به یادمان آورند که یک آموزگار، یک ماشین خودکار انتقال یک‌سری اطلاعات به مغز دانش‌آموزان نیست. اگر ما آموزگاران خواهان نقش بیشتری در آموزش و در جامعه هستیم نباید دست روی دست بگذاریم و تنها از زمین و زمان کلاه بکنیم؛ ما باید به یک بازاندیشی بنیادین درباره خودمان دست زنیم.

معلمان در کانون آموزش کیفی‌اند



محمد رضا نیک‌بخت‌اد عضو کانون صنفی معلمان تهران

۱۲ اردیبهشت، سالروز جان‌باختن ابوالحسن خاتعلی، دبیر دبیرستان جامی تهران، در گردهمایی اعتراضی- صنفی معلمان در سال ۴۰ است که هم‌زمان‌شدنش با شهادت آیت‌الله مطهری در نیمه‌شب ۱۱ اردیبهشت ۵۸، باعث شد به‌عنوان روز معلم پذیرفته شود. گرچه در این هفته همه از معلم می‌گویند و می‌نویسند؛ اما کمتر کسی از جایگاه معلم و معلمی در جهان نوبن می‌گوید. ازاین‌رو بد نیست تا ۷ آذر یابانه - ابتدای ۱۶ نهاد آموزشی جهانی با عنوان «حق برخورداری از آموزش در برنامه توسعه ۲۰۱۵» را با هم بخوانیم تا با رویکرد جهانی درباره معلم آشنا شویم و آن را با جایگاه او در ایران مقایسه کنیم و از این رهگذر، درس‌هایی برای بهبود آموزش بیاموزیم. «هفت: معلمان در کانون آموزش‌وپرورش کیفی‌اند. برنامه توسعه جهانی برای آموزش‌وپرورش باید معلمان را در کانون تلاش‌ها برای دستیابی به کیفیت آموزشی قرار دهد. این کار، اولویت‌دادن به تربیت معلم و پرورش حرفه‌ای آنان در همه سطوح آموزش- مانند آموزش و سوادآموزی بزرگ‌سالان، کاهش شمار دانش‌آموزان کلاس، فراهم‌کردن منابع یاددهی- یادگیری و بهبود دستمزدها و شرایط عمومی کار را شامل می‌شود. حقوق معلمان هم به‌عنوان یک اصل و هم به‌عنوان شرطی برای برآوردن حق برخورداری از آموزش فراگیر انسان، باید تحقق یابد، به معلمان باید در همه سطوح آموزش به‌عنوان حرفه‌ای‌های باکیفیت و برخوردار از دانش تخصصی و خورده‌بر نگریسته شود و به ایشان آزادی آکادمیک داده شود. معلمان را باید کنشگرانه با نقشی پیشرو در فرایند معناسازی باکیفیت آموزشی، درگیر گفت‌وگو، تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری‌ها کرد. به‌عنوان آخرین و نه کم‌ارزش‌ترین (راهکار)، ارزشیابی معلم باید در فضایی سازنده و یادگیری‌محور و با دخالت مؤثر آنها، انجام پذیرد. هرگز نباید ارزشیابی معلم با ارزیابی عملکرد آموزشی دانش‌آموزانشان، برای تنبیه یا پاداش معلمان و با معیار قراردادن پول بیشتر یا شکل‌های دیگر امتیاز، مورد استفاده قرار گیرد. این کار رقابت بازیرگان آموزشی- که باید همکار و همیار هم باشند- را تحریک می‌کند». پرسش این است که آموزش‌وپرورش ما تا چه اندازه توانسته است در راستای رهنمودهای بالا پیش برود؟ یا اصلا پیش می‌رود؟!